



## بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در خطبه های نماز جمعه ی تهران - 15 / آبان / 1383

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، نحمده و نستعينه و نستهديه و نؤمن به و نستغفره و نتوكل عليه و نصلي و نسلم علي حبيبه و نجيبة و خيرته في خلقه و حافظ سرّه و مبلغ رسالاته، سيّدنا و نبينا ابي القاسم المصطفي محمّد و علي اله الأتبيين الأمجدين الأئمة الهداة المهديين سيّما بقية الله في الأرضين. و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين.

همه ي برادران و خواهران نمازگزار و خودم را به رعايت تقواي الهي توصيه مي كنم. از آغاز اولين خطبه ي نماز جمعه، به دل و جان خود تقوا و پرهيزگاري را تلقين كنيم و از روزه ي ماه رمضان و فضاي معنوي و صفاي روحاني اين ماه استفاده كنيم؛ بلکه دل ما به خصلت بزرگ تقوا تمايل و گرايش پيدا كند و بتوانيم به معنای حقيقي كلمه پرهيزگار و متقي باشيم.

امروز - بيست و يكم ماه رمضان - بنا بر احتمال فراوان، هم روز قدر است، هم روز شهادت اميرالمؤمنين ( عليه الصلاة والسلام) است. ديشب يكي از سه شب ممتاز در دوران سال بود؛ شبهايي كه محتمل است شب قدر باشند. تنزل ملائكه ي الهي و تنزل روح در مثل ديشب يا يكي از دو شب ديگر اتفاق افتاده است يا مي افتد. خوشابه حال كساني كه با فرود فرشتگان الهي توانستند روح خود را فرشته گون كنند. حضور ملائكه ي الهي در روي زمين و در ميان ما مردم - كه فرمود: «تنزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل امر» - بايد بتواند ما را به نزديك شدن به خلق و خوي فرشته گون كمك كند. يقيناً در ميان بندگان خدا كساني بوده اند كه ديشب را شب خوبي گذرانده اند و چشم حقيقت بين و روح حقيقت ياب آنها حقايق شب قدر را ادراك كرده است. شايد كساني فرشته ها را به چشم ديده باشند. شما مردم عزيز هم در همه جا شب نوزدهم و شب بيست و يكم و ان شاءالله شب بيست و سوم را ساعات خوبي گذراندید و مي گذرانيد. مي بينيم كه مردم ما، جوانهاي ما، زن و مرد ما با اين شبها حقيقتاً قصد پالايش خود را دارند؛ دلها نرم مي شود، چشم ها اشكبار مي شود، روح ها لطيف مي شود؛ روزه هم كمك كرده است. ما بايد اميدوار باشيم، دعا كنيم و بكوشيم از اين شبها براي عروج معنوي خود استفاده كنيم؛ چون نماز معراج و وسيله ي عروج مؤمن است. دعا هم معراج مؤمن است، شب قدر هم معراج مؤمن است. كاري كنيم عروج كنيم و از مزبله مادي كه بسياري از انسانها در سراسر دنيا اسير و دچار آن هستند، هرچه مي توانيم، خود را دور كنيم. دلبستگي ها، بدخلي ها - خليقيات غيرانساني، ضدانساني - روحيات تجاوزگرانه، افزون خواهانه و فساد و فحشا و ظلم، مزبله هاي روح انساني است. اين شبها بايد بتواند ما را هرچه بيشتري از اينها دور و جدا كند.

اما درباره ي شهادت امروز. اين شهادت، مصيبتی نيست كه در برهه يي از زمان اتفاق افتاده باشد و الان ما به ياد آن اشك بريزيم؛ نه، اين مصيبت هميشه ي زمان است. مصيبت شهيد كردن اميرالمؤمنين، اين «تهدمت و الله ارکان الهدي»، فقط براي آن زمان خسارت نيافريد؛ براي طول تاريخ بشر خسارت ايجاد كرد. فاطمه ي زهرا ( سلام الله عليها) بيست و پنج سال قبل از اين تاريخ در بستر بيماري به زنان مدينه فرمود اگر علي را بر سر كار مي گذاشتند، «لساربهم سيراً سَجْحاً» - «سَجْح» يعني هموار - راه زندگي را بر مردم هموار مي كرد. «لا يكلّمُ خُشاشه»؛ نمي گذاشت - به تعبير من - اقتدار حكومت و روحيه ي حكومتي اسلام اندكي به پيكر جامعه ي اسلامي زخم بزند؛ نمي گذاشت ذره يي آسيب ايجاد كند؛ كار را پيش مي برد و از هر آسيبي هم جلوگیری مي كرد. بهترين شكل حكومت كردن اين است كه حكومت به مردم زخم نزد؛ زندگي مردم را هم از لحاظ مادي و معنوي آباد كند. «ولا يكلّ سائره و لا يملّ راکبه و لاورد هم منهلًا غيرًا صافيا روياً»؛ اينها را فاطمه ي زهرا آن روز فرمود. اين واقعه بيست و پنج سال عقب افتاد؛ ولي بالاخره امت اسلامي جمع شدند و اميرالمؤمنين را سر كار آوردند. اميرالمؤمنين در



همین چند سال ؛ یعنی از ذی حجه ی سال 35 تا ماه رمضان سال 40 - چهار سال و نه ماه یا ده ماه - کارهای بزرگی انجام داد. کارهایی را پایه گذاری کرد که اگر شمشیر غدر و خیانت نمی بود و این جنایت بزرگ به وسیله ی ابن ملجم و عناصر پشت پرده ی این جنایت صورت نمی گرفت، امیرالمؤمنین این راه را ادامه می داد و باز دنیای اسلام شاید تا قرنهای بیمة و تأمین می شد. لذا مصیبتی که آن روز وارد شد، برای دنیای اسلام و تاریخ اسلام پُرخسارت بود. باز هم این منهل روی صافی زلالی را که می توانست دنیای اسلام را سیراب کند، از دسترس دنیای اسلام دور کردند ؛ لذا مصیبت همیشه است.

کار مهمی که امیرالمؤمنین در این مدت انجام داد، می توان در یک جمله ی کوتاه گفت و من مختصری امروز اطراف آن توضیح می دهم. امیرالمؤمنین در این مدت نشان داد که اصول اسلامی و ارزشهای اسلامی یی که در دوران انزوای اسلام و در دوران کوچکی جامعه ی اسلامی به وجود آمده بود، در دوران رفاه و گسترش و اقتدار و پیشرفت و توسعه ی مادی جامعه ی اسلامی هم قابل پیاده شدن است. اگر به این نکته توجه کنیم، خیلی مهم است. مسأله ی امروز ما هم همینهاست. اصول اسلامی، عدالت اسلامی، تکریم انسان، روحیه ی جهاد، سازندگی اسلامی، مبانی اخلاقی و ارزشی اسلام در دوران پیغمبر با وحی الهی نازل شد و تا آن حدی که ممکن بود، به وسیله ی پیغمبر در جامعه ی اسلامی اعمال شد. اما جامعه ی اسلامی زمان پیغمبر مگر چه بود؟ تا ده سال فقط یک مدینه بود ؛ یک شهر کوچک چند هزار نفری. بعد هم که مکه و طائف را فتح کردند ؛ یک منطقه ی محدود با یک ثروت بسیار محدود، با فقر همه گیر و امکانات بسیار کم در اختیارشان بود. ارزشهای اسلامی در چنین محیطی پایه گذاری شد. از آن روزی که پیغمبر از دنیا رفت، بیست و پنج سال گذشته است. در این بیست و پنج سال، وسعت کشور اسلامی صدها برابر شده ؛ نه دو برابر و سه برابر و ده برابر. یعنی آن روزی که امیرالمؤمنین به حکومت رسید، از آسیای میانه تا شمال آفریقا - یعنی مصر - در حیطه ی قدرت حکومت اسلام بود. از دو دولت بزرگ همسایه ی دولت اسلامی اول کار - یعنی ایران و روم - یکی بکلی منهدم شده بود، که حکومت ایران بود، و تمام سرزمین ایران آن روز در اختیار اسلام قرار گرفته بود. بخش عمده یی از سرزمین روم هم - که شامات و فلسطین و موصل و بقیه ی جاها بود - در اختیار اسلام قرار گرفته بود. چنین رُقعہ ی وسیعی در اختیار اسلام بود ؛ بنابراین ثروت زیادی به وجود آمده بود ؛ دیگر فقر و کمبود و کم غذایی وجود نداشت ؛ طلا رایج شده بود، پول زیاد شده بود، ثروتهای فراوان به وجود آمده بود ؛ لذا کشور اسلامی ثروتمند شده بود. خیلی ها از رفاه بیش از اندازه یی لازم برخوردار شده بودند. اگر علی را از این وسط حذف می کردیم، ممکن بود تاریخ این طور قضاوت کند که اصول اسلامی و ارزشهای نبوی خوب بود ؛ اما در همان دوره ی مدینه النبی ؛ همان دوره ی کوچکی و فقر جامعه ی اسلامی ؛ اما بعد از آن که جامعه ی اسلامی بزرگ شد و با تمدنهای گوناگون آمیخته شد ؛ از ایران و روم فرهنگها و تمدنهای مختلف وارد زندگی مردم شدند و ملت‌های گوناگون همه زیر چتر جامعه ی اسلامی قرار گرفتند، دیگر آن اصول کافی نیست و نمی تواند کشور را اداره کند. امیرالمؤمنین در این پنج سال با عمل و سیره و شیوه ی حکومت خود نشان داد که نه، همان اصول درخشان صدر نبوت - همان توحید، همان عدل، همان انصاف و مساوات، همان برابری بین انسانها - با خلیفه ی مقتدری مثل امیرالمؤمنین قابل اجراست. این، چیزی است که در تاریخ مانده است. هرچند بعد از امیرالمؤمنین این روش ادامه داده نشد، اما ایشان نشان داد که اگر حاکم اسلامی و مدیران جامعه و مدیران مسلمان تصمیم داشته باشند ؛ بنا داشته باشند و اعتقاد راسخ داشته باشند، می توانند همان اصول را در دوران گسترش منطقه ی حکومت اسلامی و پدید آمدن شرایط گوناگون و جدید زندگی، باز هم اجرا کنند و مردم را از آن بهره مند نمایند. این، مسأله یی امروز ما هم هست. عده یی خیال می کنند شعارهای انقلاب ؛ شعار عدالت، شعار جهاد، شعار دین، شعار استقلال، شعار خودکفایی ؛ شعارهایی که مردم را به شوق آورد، وارد صحنه کرد، رژیم طاغوت را ساقط کرد و مردم هشت سال در جنگ مقاومت کردند، کهنه شده و قابل پیاده شدن نیست ؛ نه، ممکن است ما کهنه شده باشیم و اقتدار و صلابت خود را از دست



داده باشیم. ما سست شدیم؛ آن اصول با قوت و صلابت خود باقی است. ما اگر با ایمان لازم، با مدیریت کافی، با شوق و امید، با مقهور نشدن در مقابل شیوه‌ها و کلک‌های سیاسی و تبلیغاتی دشمنان وارد میدان شویم، همان اصول، امروز جلوه‌ی بیشتری خواهد داشت. معلوم است؛ عدالت اجتماعی در یک جامعه‌ی ده، پانزده هزار نفری مدینه کجا، عدالت اجتماعی در یک جامعه‌ی چندین ده میلیونی و چندین صد میلیونی حکومت دوران امیرالمؤمنین کجا؟ و امیرالمؤمنین این کارها را کرد.

من چند مورد از اقدامات امیرالمؤمنین را - که در بیانات آن بزرگوار منعکس است - در این جا عرض می‌کنم؛ هزاران مورد از این قبیل، در زندگی امیرالمؤمنین وجود دارد. مردم آمدند اصرار و بیعت کردند؛ اما حضرت قبول نمی‌کرد. اصرار مردم زیاد شد. همه، بزرگان، کوچکان، رؤسا و صحابه‌ی قدیمی گفتند نه، فقط علی بن ابی طالب باید باشد و غیر از او کسی نمی‌تواند. آمدند و به اصرار حضرت را بردند. حضرت فرمود پس به مسجد برویم. حضرت روی منبر رفت و خطبه خواند و در این سخنرانی حرف خودش را بیان کرد. امیرالمؤمنین فرمود: اموالی که تا امروز افراد برگزیده و محترمشان بیجا و بناحق تصرف کرده‌اند، هر جا من به این اموال دست پیدا کنم، اینها را به بیت المال برمی‌گردانم. در طول این چند سال کسانی توانسته بودند پولهایی را از بیت المال به نفع خودشان بردارند. فرمود من همه اینها را برمی‌گردانم؛ «لو وجدته قد تزوج به النساء»؛ حتی اگر ببینم مهر زنهائشان قرار داده‌اید، یا «و ملک به الاماء»؛ برای حرمسراهایی خودتان کنیز خریده‌اید. «لردتته»؛ به بیت المال برمی‌گردانم. مردم و بزرگان بدانند که روش من این است.

بعد از چند روز مخالفتها شروع شد. البته مردم مستضعف و طبقه‌ی مظلوم جامعه از خدا می‌خواهند چنین روشی به کار گرفته شود؛ لیکن متنفذان و کسانی که خودشان مخاطب واقعی این مطلب بودند، بدیهی است که ناراضی بودند. نشستند جلسه تشکیل دادند و گفتند این چه کاری است که علی می‌خواهد انجام دهد. ولیدبن عقبه - همان کسی که زمان عثمان استاندار کوفه بود - از طرف آنها بلند شد پیش امیرالمؤمنین آمد و گفت یا علی! بیعت ما با تو شرط دارد؛ «و نحن نبایعک الیوم علی ان تضع عنا ما اصبنا من المال فی ایام عثمان»؛ شرط ما این است که به پولهایی که ما به دست آورده‌ایم، دست نزنی و به دستاوردهایی ما در دوران قبل از خودت کاری نداشته باشی. بعد از ولیدبن عقبه، طلحه و زبیر آمدند. البته حساب ولیدبن عقبه از طلحه و زبیر جداست. ولیدبن عقبه در واقع جزو تازه مسلمانهاست؛ خانواده اش ضداسلام و ضدانقلاب بودند و با اسلام جنگیده بودند؛ بعد هم که اسلام غالب شد، اواخر زمان پیغمبر، او هم مثل دیگران از بنی امیه اسلام آورد؛ اما طلحه و زبیر جزو سابقین اسلام و جزو یاران نزدیک پیغمبر بودند. طلحه و زبیر هم - که بزرگان آن روز اسلام و جزو بقایای اصحاب پیغمبر بودند - خدمت امیرالمؤمنین آمدند و حرفهای گله آمیزی زدند؛ از جمله گفتند: «انک جعلت حقنا فی القسم کحق غیرنا»؛ تو ما را با دیگران در تقسیم بیت المال یکسان کردی؛ «و سویت بیننا و بین من لا یمثلنا»؛ ما را با کسانی که شبیه ما نیستند، در دادن اموال بیت المال یکی قرار دادی. این چه وضعی است؟ چرا امتیاز قائل نیستی؟ «من لا یمثلنا فیما افاء الله تعالی بأسیافنا و رماحنا»؛ با شمشیر ما اینها به دست آمد؛ ما بودیم که اسلام را پیش بردیم؛ ما بودیم که زحمت کشیدیم و تلاش کردیم؛ حالا تو ما را با کسانی که تازه آمده‌اند و عجمی و جزو کشورهای مفتوح هستند، یکسان قرار داده‌ای؟

جواب امیرالمؤمنین به ولیدبن عقبه را من ندیده‌ام - تاریخ ثبت نکرده است - اما جواب دیگران را داد. حضرت بالای منبر رفت و جواب تندی داد. راجع به مسأله‌ی تقسیم مساوی بیت المال فرمود: «فان ذلک امر لم احکم فیه بادئ بدء»؛ من که بنیانگذار چنین روشی نیستم؛ «قد وجدت انا و انتم رسول الله صلی الله علیه و اله یحکم بذلک»؛ هم من و هم شما بودیم و دیدیم پیغمبر این طور عمل می‌کرد. من کار تازه‌ی بی نکرده‌ام؛ همان کار پیغمبر را دارم دنبال می‌کنم؛ می‌خواهم همان ارزشها و همان پایه‌های اعتقادی و عملی جامعه را در این دوران مستقر کنم. و



علي مستقر کرد و مي کرد؛ هزینه اش را هم اميرالمؤمنين پرداخت. هزینه ي اين کار، وقوع سه جنگ بود. اميرالمؤمنين ايستاد. بديهي است که اميرالمؤمنين حق خلافت را متعلق به خودش مي دانست؛ اما بعد از رحلت پيغمبر اين طور نشد؛ در مقابل چيزي که حق خود مي دانست، بيست و پنج سال هيچ حرکتي نکرد؛ اگر کساني هم خواستند حرفي بزنند، آنها را آرام نگه داشت. «انک لقلق الوضين ترسل في غير سدد»، «ودع عنک نهبا صيح في حجراته»؛ از اين مطالب اميرالمؤمنين دارد. اميرالمؤمنين در مقابل آن مسأله بيست و پنج سال عکس العمل نشان داد؛ اما در مقابل قضيه يي که بظاهر کمتر از آن قضيه به نظر مي رسد - مسأله ي عدالت اجتماعي، مسأله ي احياي اصول نبوي، دوباره بنا کردن بناي اسلامي مستحکمي که پيغمبر گذاشته بود - اميرالمؤمنين سه جنگ را تحمل کرد؛ جنگ جمل، جنگ صفين، جنگ نهروان. ببينيد اين کار به نظر اميرالمؤمنين چقدر مهم بود. کار بزرگ اميرالمؤمنين اين است.

اميرالمؤمنين در همين زمينه يک جمله ي ديگر دارد. بد نيست ما با معارف علوي يک خرده آشنا شويم. ايشان مي فرمايد: «لا تمن انکم رعاية الحق لعهدٍ عن اقامة الحق عليه»؛ يعني اگر کسي انسان مؤمني است، انسان مجاهد في سبيل الله است، زحمات زيادي داشته، جبهه بوده و کارهاي بزرگي کرده، رعايت حق او بر شما واجب است. اگر در جايي اين شخص تخطي و حقي را ضايع کرد، شما که مدير و مسؤول هستيد، نبايد آن حق واجب، مانع بشود از اين که در مورد يي که تخطي کرده، حق اجرا نشود. بنابراین مسائل را از هم جدا کنيد. اگر کسي آدم خوبي است، شخص بارزشي است، سابقه ي خوبي دارد و براي اسلام و کشور هم زحمت کشيده؛ خيلي خوب، حق او مقبول و محفوظ و ما مخلص او هستيم؛ اما اگر تخطي کرد، رعايت آن حق نبايد موجب شود تخلفي که انجام داده، نادیده گرفته بشود. اين، منطق اميرالمؤمنين است.

شاعري به نام نجاشي، از شاعران و مداحان اميرالمؤمنين؛ کسي که در جنگ صفين بهترين شعرها را در تحريض و تشويق مردم در مقابل معاويه سروده و از علاقه مندان اميرالمؤمنين و در حزب ايشان است و از لحاظ اخلاص و ولايت پذيري و سوابق، کارش مشهور است، در روز ماه رمضان مشروب خورد. وقتي اميرالمؤمنين مطلع شد، فرمود حد شراب معلوم است؛ او را بياوريد تا حد جاري شود. اميرالمؤمنين در مقابل چشم مردم او را حد شراب زد؛ هشتاد ضربه ي شلاق. خانواده و قبيله ي او پيش اميرالمؤمنين آمدند و گفتند: يا اميرالمؤمنين! تو ما را بي آبرو کردي. اين که جزو جماعت تو بود؛ جزو دوستان تو بود - به تعبير امروز - جزو جناح تو بود. فرمود من کاري نکردم؛ مسلمانان تخلفي کرد و حدي از حدود الهي بر او واجب شد و من آن حد را به جا آوردم. البته نجاشي بعد از آن که شلاق را از علي خورد، گفت حالا که اين طور است، بعد از اين مي روم براي معاويه شعر مي گويم. بلند شد از کنار اميرالمؤمنين رفت و به اردوگاه معاويه ملحق شد. اميرالمؤمنين هم نفرمود نجاشي از دست ما رفت و حيف شد؛ او را نگه داريم؛ نه، رفت که رفت! البته اگر مي ماند، بهتر بود. منطق و روش اميرالمؤمنين اينها بود. به ياران نجاشي فرمود: «فهل هو الا رجل من المسلمين انتهك حرمة من حرم الله فأقمنا عليه حداً كان كقارته»؛ حدش را جاري کرديم، گناهش ريخت.

يک نفر از قبيله ي بني اسد - که با اميرالمؤمنين قوم و خویش هم بودند - بر او حدي واجب شده بود. چند نفر از علاقه مندان اميرالمؤمنين که هم قبيله ي آن شخص بودند، گفتند پيش ايشان برويم و بالاخره قضيه را حل کنيم. اول پيش امام حسن مجتبي آمدند تا آن حضرت را پيش پدرش واسطه کنند. امام حسن فرمود: لزومي ندارد من بيايم؛ خود شما برويد؛ پدرم اميرالمؤمنين شما را که مي شناسد. خودشان پيش اميرالمؤمنين آمدند و گفتند ما چنين وضعيتي داريم؛ کمکي بکن. حضرت در جواب اينها فرمود: هر کاري که اختيارش با من باشد، من حرفي ندارم؛ انجام مي دهيم. اينها خوشحال شدند و بيرون آمدند. در راه به امام حسن (عليه السلام) برخورد کردند. امام حسن فرمود: چه کار کرديد؟ گفتند: الحمدلله خوب شد؛ اميرالمؤمنين به ما وعده داد. فرمود: اميرالمؤمنين به شما چه



گفت؟ گفتند: امیرالمؤمنین گفت هر کاری در اختیار من و متعلق به من باشد، برایتان انجام می‌دهم. امام حسن مثلاً لبخندی زدند و فرمودند: پس هر کاری که در صورت حد خوردن او باید انجام دهید، بروید انجام دهید! بعد هم امیرالمؤمنین او را حد زد. آمدند گفتند: یا امیرالمؤمنین! چرا بر این شخص حد جاری شد؟ گفت: حد که در اختیار من نیست؛ حد حکم الهی است؛ من گفتم آنچه در اختیارم هست، برایتان انجام می‌دهد؛ حد که در اختیار من نیست. تازه بنی‌اسد جزو دوستان و مخلصین امیرالمؤمنین بودند. زندگی امیرالمؤمنین این طوری بود. درباره‌ی قضای او، لباس او، وضع معیشت او و فرزندان او خیلی چیزها نقل شده است. راوی می‌گوید رفتم دیدم امام حسن و امام حسین نشسته‌اند و دارند غذا می‌خورند. غذای آنها عبارت بود از نان و سرکه و سبزی. گفتم آقازاده‌ها! شما امیر هستید؛ شما خانواده‌ی حکومتید؛ پسر امیرالمؤمنین هستید؛ در بازار هم این همه آذوقه هست. «و فی الرّحبة ما فیها»؛ در رحبه - نزدیکی کوفه - این همه جنس ریخته‌اند و مردم دارند استفاده می‌کنند؛ شما آقازاده‌ها غذایتان این است؟ رو به او کردند و گفتند: «ما اغفلک عن امیرالمؤمنین»؛ تو از امیرالمؤمنین غافل‌ی؛ برو زندگی او را ببین! آن حضرت با خانواده‌ی خودش هم این طوری بود.

ماجرای زینب کبری را شنیده‌اید؛ عاریه گرفتن از ابورافع. ماجرای عقیل را شنیده‌اید که پیش حضرت آمد و چیزی خواست: «صاع من بر»؛ یک مقدار سهمیه‌ی اضافه‌ی گندم خواست. بعد حضرت آن حدیده‌ی محمات - آهن گداخته - را برداشت و نزدیک او برد - البته به او نزد - و او را تهدید کرد و خواسته‌اش را نپذیرفت. عبدالله بن جعفر - برادرزاده و داماد حضرت؛ شوهر جناب زینب - خدمت حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین! دستم تنگ است؛ مجبورم از وسایل زندگی‌ام بفروشم؛ چیزی به من کمک کن. حضرت قبول نکرد و فرمود: مگر به من بگویی، عمویت برود دزدی کند و از مال مردم به تو بدهد. امیرالمؤمنین شاخص حکومت در یک جامعه‌ی پیشرفته، وسیع، متمدن و ثروتمند، مثل زمان ایشان نسبت به زمان پیغمبر را معین کرد. همه چیز پیش رفته بود. امیرالمؤمنین با رفتار خود خواست اثبات کند که در این وضعیت هم می‌شود همان اصول را زنده کرد. این، کار بزرگ امیرالمؤمنین است. اصل معنویت، اصل عدالت، اصل جهاد، اصل سازندگی مردم، اصل مدیریت‌های شایسته و لایق و مؤمن - که زندگی امیرالمؤمنین پُر است از حوادث و قضایایی که شما مردم در طول سال‌های متمادی از هر بخشی چیزهایی را به عنوان داستان و روایت و کلام امیرالمؤمنین می‌شنوید و شنیده‌اید - همه‌ی اینها نشان دهنده‌ی این حقیقت است؛ جمع بندی‌اش این است که امیرالمؤمنین می‌خواهد به دنیا نشان دهد که این اصول اسلامی در همه‌ی شرایط قابل پیاده شدن است. واقع قضیه هم همین است. چند روز قبل در جمعی گفتم اصول اسلامی شکل لباس امیرالمؤمنین نیست که اگر امیرالمؤمنین لنگ می‌بست یا پیراهن می‌پوشید، امروز لازم باشد ما هم همان کار را بکنیم؛ اصول اسلامی عبارت است از عدالت، توحید، انصاف با مردم، ارج نهادن به حقوق مردم، رسیدگی به حال ضعفا، ایستادگی در مقابل جبهه‌های ضداسلام و دین، پافشاری بر مبانی حق و اسلام و دفاع از حق و حقیقت. اینها در همه‌ی زمانها هم قابل پیاده شدن است. البته امروز وقتی ما این حرفها را می‌زنیم، در حقیقت از قله حرف می‌زنیم. چه کسی می‌تواند حتی تصور کند که به امیرالمؤمنین شباهت پیدا کند؟ نه، هیچ کس شبیه امیرالمؤمنین نمی‌شود. امام سجاد که نوه‌ی امیرالمؤمنین بود و مقام عصمت داشت، وقتی به ایشان گفتند تو این قدر عبادت می‌کنی، فرمود عبادت ما کجا و عبادت علی کجا؟ یعنی امام عابد سجاد می‌گوید من با علی قابل مقایسه نیستم. بین امام سجاد و بهترین عباد و زهاد زمان ما هم هزاران فرسخ فاصله است. امیرالمؤمنین الگو و قله و جهت حرکت را نشان داد و شاخص را معین کرد؛ حالا به هر جا توانستیم برسیم. نظام اسلامی، نظام عدل و انصاف و رسیدگی به مردم و احترام به حقوق انسانها و مقابله‌ی با ظلم قوی به ضعیف است. مشکلات مهم بشر در طول تاریخ اینهاست. بشریت همیشه گرفتار این مشکلات بوده و هنوز هم گرفتار است. امروز شما ببینید، قدرها و زورمندهای دنیا مدعی همه‌ی دنیا هستند. ملتها به خاطر همین زورگویی‌ها ضربه می‌خورند و زندگی‌هایشان سخت می‌شود. اسلام و



منطق امیرالمؤمنین و منطق حکومت علوی مقابله یی با این چیزهاست ؛ چه در داخل یک جامعه که زورمندی بخواهد ضعیفی را ببلعد، چه در سطح جهانی و بین المللی.

من در پایان این خطبه نکته یی را اضافه کنم و آن این که امیرالمؤمنین را مایه ی اختلاف بین شیعه و سنی و فرقه های اسلامی قرار ندهید. امیرالمؤمنین نقطه ی وحدت است، نه نقطه ی افتراق. برادران و خواهران ما در سرتاسر کشور به این حرف اطمینان کنند. اطلاعات ماها از حوادث خیلی زیاد است. من بعین می بینم دستهای بسیار فعالی درکارند برای ایجاد اختلافات مذهبی ؛ جنگ شیعه و سنی ؛ نفرت مذاهب اسلامی از یکدیگر. کتاب نوشته می شود علیه شیعه، کتاب نوشته می شود علیه سنی. وقتی دنبال می کنیم، می بینیم پول هر دوی این کتابها از آن طرف مرزها و از یک جا آمده است. هر مذهبی عقاید و استدلال خود را دارد. در پشت میز استدلال و مباحثه، هرکس توانست غالب بشود، غالب بشود ؛ اما فضای جامعه را نباید فضای جنگ و دعوا و منافرت قرار داد. امیرالمؤمنین محور وحدت است. همه ی دنیای اسلام در مقابل امیرالمؤمنین خاضع اند ؛ شیعه و سنی ندارد. یک گروه کوچک به نام نواصب، دشمنان امیرالمؤمنین بودند. در طول تاریخ اسلام، هم در دوران اموی و هم دوران عباسی گروههایی دشمن امیرالمؤمنین بودند ؛ اما عامه ی دنیای اسلام - چه سنی مذهب، چه شیعه مذهب - امیرالمؤمنین را تجلیل می کنند. شما ببینید ائمه ی فقهی اهل سنت درباره ی امیرالمؤمنین شعر مدح دارند. اشعار معروفی که گفته می شود، مال شافعی است. امام شافعی درباره ی امیرالمؤمنین اشعار مدح آمیز دارد. نه فقط درباره ی امیرالمؤمنین، بلکه درباره ی همه یا اغلب ائمه اینها خاضع اند. برای ما شیعیان، مقام و موقعیت این بزرگوارها شفاف و روشن و واضح است ؛ اما نتوانستند برای خودشان این مسائل را روشن کنند. در مقام بحث و مجادله ی علمی و بحث علمی این چیزها قابل روشن شدن است. منطق ما خیلی قوی است ؛ اما عده یی امروز در عراق، در نقاط مختلف دنیای اسلام و بخصوص در ایران سعی شان این است که دعوا بیندازند. ما می بینیم که قضیه از کجاها دارد آب می خورد.

امروز، روز شهادت امیرالمؤمنین است. من می خواهم یک جمله هم ذکر مصیبت کنم. «صَلِّی اللّٰهُ عَلَیْکَ یا امیرالمؤمنین». خوشبختانه حال کسانی که امروز در نجف و در کنار مرقد امیرالمؤمنین هستند و می توانند به آن قبر مطهر و پاک از نزدیک سلام کنند. ما هم از دور بار دیگر عرض می کنیم: «السَّلَام عَلَیْکَ یا امیرالمؤمنین، السَّلَام عَلَیْکَ یا امام المتقین، السَّلَام عَلَیْکَ یا سَیِّد الوصیین». بعد از آن که در سحر روز نوزدهم آن فاجعه ی کبری اتفاق افتاد، صدای هائف غیبی همه جا را گرفت: «تهدمت واللّٰه ارکان الهدی». مردم کوفه و بتدریج بعضی شهرهای دیگری که آن روز ممکن بود به آنها خبر برسد، در حال اضطراب دایمی بودند. امیرالمؤمنین در کوفه خیلی محبوب بود ؛ علی را دوست می داشتند. زن و مرد، کوچک و بزرگ، بخصوص بعضی اصحاب نزدیک امیرالمؤمنین خیلی مضطرب بودند. مثل دیروز عصری، روز قبل از شهادت آن بزرگوار، اطراف خانه ی امیرالمؤمنین جمع شده بودند. امام حسن مجتبی - طبق نقلی که شده است - دیدند مردم مضطربند و مشتاقند بیایند امیرالمؤمنین را عیادت کنند. فرمود: برادران و مؤمنان! حال امیرالمؤمنین مساعد نیست ؛ نمی شود آن بزرگوار را ببینید ؛ متفرق شوید و بروید. مردم را متفرق کردند و رفتند. اصبع بن نباته می گوید: هر کاری کردم، دیدم طاقت این را که از کنار خانه ی امیرالمؤمنین بروم، ندارم ؛ لذا من ماندم. اندکی گذشت، امام حسن بیرون از خانه آمدند و تا چشمشان به من افتاد، گفتند: اصبع! مگر نشنیدی گفتم بروید؟ نمی شود ملاقات کرد. گفتم یابن رسول اللّٰه! من دیگر طاقت ندارم ؛ قادر نیستم از این جا دور شوم. اگر بشود، من یک لحظه بیایم امیرالمؤمنین را ببینم. امام حسن داخل رفتند و آمدند و اجازه دادند. اصبع می گوید داخل اتاق شدم، دیدم امیرالمؤمنین روی بستر بیماری افتاده و محل زخم را با پارچه ی زردی بسته اند ؛ اما من نتوانستم بفهمم این پارچه زردتر است یا رنگ روی امیرالمؤمنین! حضرت گاهی بیهوش می شدند، گاهی به هوش می آمدند. در یکی از دفعاتی که به هوش آمدند، دست اصبع را گرفتند و حدیثی نقل کردند. «ارکان الهدی»



که می گویند، این است. در لحظه ی آخر زندگی و با این حال خراب هم دست از هدایت بر نمی دارد. حدیث مفصلي براي او گفتند و بعد بیهوش شدند. دیگر نه اصبع بن نباته و نه هیچ کدام از اصحاب امیرالمؤمنین بعد از این روز دیگر علي را زیارت نکردند. علي در همین شب بیست و یکم به جوار رحمت الهي رفت و دنیایی را داغدار و تاریخی را سیاهپوش کرد.

پروردگارا! به محمد و آل محمد صلوات و رحمت و دروذهای بی پایان خود را بر روح مطهر امیرالمؤمنین نثار بفرما؛ ما را از پیروان و شیعیان واقعی او قرار بده. پروردگارا! ملت اسلام، ملت ایران و همه ی ملت‌های مسلمان را از شرّ اشرار و دشمنان حق و حقیقت و عدالت محفوظ بدار؛ ملت ایران را در همه ی میدانها پیروز کن؛ ارواح شهدای ما را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما؛ روح مطهر امام بزرگوار را با روح امیرالمؤمنین محشور بفرما.

بسم الله الرحمن الرحيم

قل هو الله احد. الله الصمد. لم یلد و لم یولد. و لم یکن له کفوا احد.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علي سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و علي اله الأطيبين الأطهرين سيما علي اميرالمؤمنين و صديقة الطاهرة سيده نساءالعالمين والحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسي بن جعفر و علي بن موسي و محمد بن علي و علي بن محمد والحسن بن علي والخلف القائم الهادي المهدي حججك علي عبادك و امنائك في بلادك و صلّ علي ائمة المسلمين و حماة المستضعفين و هداة المؤمنين و استغفرالله لي و لكم.

در خطبه ی دوم، ان شاءالله اگر بشود، دو مطلب را کوتاه عرض کنم. بعد هم جملاتی خطاب به برادران عرب نوشته ام که آن را هم می خوانم.

آن دو مطلبی که عرض می کنم، یکی مربوط به جنجال‌های مسأله ی هسته یی است، یکی درباره ی مسأله ی قدس؛ مسأله ی فلسطین و راهپیمایی که ان شاءالله جمعه ی آینده ملت ایران و ملت‌های دیگر با صلابت و قدرت آن را انجام خواهند داد.

در واقع این جنجالی که مخالفان در دنیا راجع به جنجال هسته یی راه انداختند، یک حرف بی منطق است و انگیزه ی امریکا را می شود فهمید؛ روشن است. دیگرانی هم که در این میدان یقه چاک می کنند، بعضی زیر نفوذ امریکاییند، بعضی هم دچار توهمند؛ ولی انگیزه ی امریکا و کسانی که دشمن ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی اند، روشن است. انگیزه ی دشمنان چیست؟ من در یک جمله ی کوتاه عرض کنم: هر چیزی که بتواند یک ملت را به استقلال و به اقتدار ملی و خودجوش و درون زا برساند، آن چیز مبعوض مراکز قدرتی است در دنیا که همه ی دنیا را برای خودشان می خواهند؛ نظام سلطه این طور است.

در نظام سلطه، مراکز سلطه ی جهانی به همه ی دنیا به چشم طعمه نگاه می کنند؛ همه چیز باید در اختیار آنها قرار بگیرد: منابع مالی دنیا، منابع ثروت دنیا، بازارها و قدرت کار دنیا؛ نظام سلطه اصلاً پایه اش این است. نظام سلطه در واقع زنجیره یی از دولتها و قدرتهایند؛ اما پشت سر این دولتها، کمپانی ها، مراکز اقتصادی و مراکز مالی هستند؛ تعیین کننده ی سیاستها امروز در نهایت آنها هستند. فرض بفرمایید آن کمپانی هایی که هیأت حاکمه ی کنونی امریکا دنباله رو و تابع آنهاست، اگر بخواهند در خاورمیانه دست و پای باز کنند؛ ثروت جدیدی پیدا کنند یا احتمالاً از ورشکستگی های خودشان جلوگیری کنند، یا بر منابع نفتی در منطقه ی خاورمیانه دسترس پیدا کنند، یا از منافع سرمایه دارهای صهیونیسم و دولت صهیونیستی حمایت کنند و به خاطر همه ی اینها احتیاج به حضور قوی در خاورمیانه داشته باشند، چه کار می کنند، جنگ عراق را طراحی می کنند. طراحی یک جنگ؛ طراحی یک حضور نظامی با این همه خسارت. وقتی که سلسله وار دنبال می کنید، می رسد به مطامع و اغراض آمیخته ی اقتصادی و



سیاسی قدرتهایی که پشت پرده ی سیاستهای مقتدر دنیا تلاش و فعالیت می کنند. با این محاسبه، هر کشوری هرگونه حرکتی بکند که به استقلال ملی و به رشد و توسعه ی درون زای آن کشور کمک بکند، از نظر آنها مبعوض است. آنها صنعت را حاضرند بدهند؛ اما صنعت وابسته را؛ هواپیما را حاضرند بدهند؛ اما به آن کشوری که قطعات یدکی را حتی باز هم نکند که ببیند چیست؛ مهندس خوشان آن قطعه را ببندد و قطعه ی خراب را به مراکز اصلی ببرد؛ همان طور که در زمان رژیم طاغوت در ایران معمول بود. انرژی هسته یی، البته به معنای نیروگاه هسته یی - نه آن کارخانه های مولد - را حاضرند به رژیمی مثل رژیم وابسته ی طاغوتی پهلوی بدهند؛ چون آن رژیم در مشقت خودشان است و برای خودشان است؛ اما نوبت به جمهوری اسلامی که می رسد، حاضر نیستند این کار را بکنند؛ اما وقتی جمهوری اسلامی که اگر آنها حاضر نشدند سوخت به او بدهند، می رود با جوانان، مهندسان، دکترها و تحصیل کرده های شب و روز کار می کند و با یک مدیریت خوب، خودش فناوری تولید سوخت را کسب می کند و به دست می آورد، برایشان تلخ است؛ برایشان مطلوب نیست؛ لذا با آن مقابله می کنند.

ملاحظه کنید! نظام جمهوری اسلامی به وجود آمد؛ قدرتهای مسلط دنیا در آن روز می فهمیدند که نظام جمهوری اسلامی برای مقاصد قدرت طلبانه ی آنها یک تهدید است؛ این را درک می کردند، لذا از اول با او مخالفت کردند؛ اما این تهدید به خاطر خود کشور ایران نبود، بلکه به خاطر این بود که جمهوری اسلامی حرف نو و حرف تازه یی است؛ در دنیای اسلام و در عرصه ی سیاست بین الملل، حرف و ایده های نو جمهوری اسلامی، جزو ایده های جذاب است و خیلی از مبانی آنها را متزلزل می کند. آنها این مسائل را می دانستند؛ لیکن به خودشان تسلا می دادند که جمهوری اسلامی قادر بر ماندن نیست؛ چون در دنیایی که علم و فناوری حرف اول را می زند و ثروت هم از راه علم و فناوری به دست می آید، وقتی کشوری از لحاظ علمی و فناوری توانایی نداشت و محاصره هم شد؛ نگذاشتند به آن برسد، به خودی خود خواهد خشکید؛ مثل درختی و نهالی که به آن آب و هوا ندهی؛ بتدریج می خشکد و احتیاجی نیست که آن را قطع کنید؛ خودش از بین می رود. آنها درباره جمهوری اسلامی این طور خیال می کردند؛ لذا در اوایل انقلاب می گفتند تا دو ماه دیگر، گاهی می گفتند تا یک سال دیگر و گاهی می گفتند تا پنج سال دیگر، جمهوری اسلامی رفتنی و نابودشدنی است! مرتب به خودشان وعده می دادند. آنها هم محاصره ی اقتصادی کردند، هم محاصره ی علمی کردند، هم محاصره ی فناوری و تکنولوژیک کردند، هم جنگ را تحمیل کردند، هم از طرف مقابل ما در جنگ، هرچه توانستند حمایت کردند و کمکش کردند که بلکه بتوانند این مشکلات را آوار کنند روی سر جمهوری اسلامی و آن را از بین ببرند؛ اما حالا می بینند که بعد از بیست و پنج سال، جمهوری اسلامی از زیر آوارها قد کشیده و بیرون آمده؛ روی پای خودش ایستاده و به خود متکی و امیدوار است و به آینده خوش بین و در زمینه ی علمی و فناوری هم پیشرفت کرده است؛ اینها واقعیاتی است؛ این واقعیات را آنها می فهمند و می دانند که در بعضی از زمینه های بسیار مهم و حساس، رتبه های اول را در دنیا به دست آورده است.

الان دهها کشور از سوخت هسته یی استفاده می کنند؛ اما کشورهایی که سوخت هسته یی را می توانند تولید بکنند - که امروز در جریان همین مسأله، این جنجال هسته یی ایران را راه انداختند - خیلی معدودند؛ شاید حدود ده کشورند، که یکی از آنها ایران است.

همین مسأله ی سلولهای بنیادی - که من چند بار تا حالا آن را مطرح کرده ام - که جوانهای مؤمن، متعبد و انقلابی ما در آزمایشگاههای خودشان توانسته اند سلولهای بنیادی را تولید، تکثیر و منجمد کنند و به کار ببرند؛ قلب درست کنند؛ به قلب تزریق کنند؛ به مغز استخوان تزریق کنند، جزو کارهای پیچیده و پیشرفته و مهم دنیاست که وقتی در حدود هفت، هشت ماه قبل سمیناری تشکیل شد و دانشمندان جهانی آمدند و از نزدیک این مسائل را دیدند، باورشون نمی آمد؛ حیرت کردند و اعتراف کردند که کار بسیار بزرگی انجام گرفته؛ تلویزیون اعترافهای آنها را





پخش کرد. در این کار ایران جزو ده کشور اول دنیاست؛ ما پیش رفته ایم. در همین قضایای کارهای زیربنایی، باید بگویم از اولی که سدسازی به این کشور وارد شد تا وقتی که طاغوت از این کشور ازاله شد، ده، دوازده سد، آن هم به دست خارجیها، ساخته شده بود که بعضی از آنها اشکالات فنی فراوان داشت؛ اما در دوران انقلاب بیش از هفتاد سد طراحی شده که بسیاری از اینها ساخته شده و دهها سد هم الان از انواع و اقسام بزرگ و کوچک، بتونی و خاکی در حال ساخته شدن است که به طور مرتب ساخته و آنگیری می شود. در این حد انبوه سازی سد، آن هم با فناوری بومی و صد درصد به دست متخصصان بومی - آن طور که به من گزارش کردند - باعث شده که ما یکی از پنج، شش کشوری باشیم که می تواند با این کیفیت سدهای بزرگ را، آن هم با این حجم انبوه، به وجود بیاورد و بسازد.

در زمینه ی صنایع نظامی، در زمینه ی صنایع گوناگون، در زمینه ی تولید کارهای زیربنایی، در زمینه ی تولید فرهنگ، از این قبیل فراوان است. علی رغم این که در داخل موربانه هایی را می خواهند به پایه های مستحکم بنای فرهنگی ما بیندازند که عملاً هم کارهای زشتی را در زمینه ی فرهنگی انجام می دهند - این گفته شده باشد؛ معلوم باشد - امروز فرهنگ اصیل و فلسفه ی اسلامی و دانشهای فرهنگی اسلامی در سطح دنیا بمرور در حال پیشرفت است؛ چشمهایی را خیره کرده. امروز فلسفه ی صدرايي ما چشمهایی را در دنیا به خودش خیره کرده؛ آنها اظهار اعجاب می کنند؛ تحسین می کنند.

می بینند که جمهوری اسلامی از زیر این آوارها سر بلند کرده و آن چه که توقع داشتند تا در زیر این آوارها خفه اش کنند، حالا با سینه ی سپر، با یک ملت زنده و با این همه جوان ایستاده و تهدیدها را به چیزی نمی گیرد. دشمن از این جهت عصبانی است، بنابراین تهمت می زنند که می خواهند سلاح اتمی درست کنند! نه، ما به فکر سلاح اتمی نیستیم. من بارها گفته ام سلاح اتمی ما این ملتند؛ سلاح اتمی ما این جوانهایند. ما سلاح اتمی نمی خواهیم. آن نظامی که این همه جوان مؤمن و این ملت یکپارچه را دارد، احتیاج به سلاح اتمی ندارد. سلاح اتمی، تولیدش، نگه داشتنش و به کار بردنش، هر کدامی یک اشکالی دارد؛ ما نظر شرعی خودمان را هم گفته ایم؛ روشن است و همه می دانند. دعوا سر این نیست؛ بی خود می گویند؛ خودشان هم می دانند. از این که جمهوری اسلامی این پیشرفت را پیدا کرده، ناراضی اند؛ مسأله این است.

ملت ایران! البته شما این موضوع را می دانید، باز هم بدانید که دشمن از یک چیزهایی عصبانی می شود؛ ما باید حواسمان باشد. دشمن از وحدت ملی ما ناراضی است؛ می خواهد این وحدت ملی را از بین ببرد. دشمن از این که در سطوح بالای کشور، مسؤولان کشور در مسائل اساسی یک نظر و یک عقیده داشته باشند، بشدت ناراحت است. آن وقتی که می بینند رئیس جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه ی قضائیه و مسؤولان گوناگون درباره ی فلان مسأله یک جور حرف می زنند، اینها می خواهند یقه ی خودشان را پاره کنند؛ ناراحتند؛ می خواهند اختلاف بیندازند. در این یکی دو سال اخیر شنیدید که شعار حاکمیت دوگانه داده شد! عده یی بی عقل هم در داخل همان حرفهای آنها را تکرار و نشخوار کردند. حرف مال آنهاست. حاکمیت دوگانه یعنی در مسائل اساسی و اصولی کشور، رؤسای کشور با هم دعوا داشته باشند؛ این معنای حاکمیت دوگانه است. حاکمیت دوگانه چیز نامطلوب و مضر و سم مهلک است؛ اما بعضی ها این را شعار دادند! این مال آنهاست. پیداست که مسؤولان کشور هیچ وقت در همه ی مسائل گوناگون و سلائق و سیاستهای مختلف، یک جور فکر نمی کنند؛ این که معلوم است؛ ممکن نیست که یک فکر و یک عقیده در همه ی زمینه ها مسلط بر همه ی ارکان کشور باشد؛ اما آن چه که آنها می خواهند، این نیست؛ آن چه که آنها می خواهند، اختلاف در مسائل اساسی کشور است؛ از نبود این ناراحت می شوند. از این که مدیریتهای مؤمن، فعال، علاقه مند و پر نشاط وارد میدان مدیریتهای کلان کشور بشوند و امور را با قدرت تمام به همان راهی که اصول اسلامی و منافع و مصالح ملی ایجاب می کند پیش ببرند، ناراحتند؛ از این که مردم پشتیبان حکومت باشند،



ناراحتند؛ از این که جوانهایی ما روح جهادگر داشته باشند، ناراحتند؛ از این که جوانهایی ما مؤمن باشند، ناراحتند؛ از این که جوانهایی ما در مراسم مذهبی شرکت کنند، ناراحتند. در همین شبها و در مراسمی که در این شبهایی احیا هست، جوانها از طیفهایی مختلف در این مراسم شرکت می کنند، اشک می ریزند، دلها را نرم و به هم نزدیک می کنند. اگر اینها را نشان بدهند، دشمنان ملت ایران تمام دلشان پر از غم می شود. بحمدالله ملت ایران حواسش جمع است. هشیار هستید؛ اما هشیار و متوجه باشید. آنها دلشان می خواهد التهاب سیاسی در این کشور باشد؛ آنها می خواهند آرامش و استقرار سیاسی در این کشور نباشد؛ آنها می خواهند دایم همه یقه ی هم را بگیرند؛ این علیه آن حرف بزند، آن علیه این حرف بزند. در محیط دانشگاه، در محیط بازار، در محیط سیاست، در محیط اداره، در محیط کارگری، می خواهند دایم التهاب و دعوا باشد؛ آنها این را می خواهند و برای این کار همه ی تلاش خودشان را هم می کنند. ملت مواظب باشند؛ جوانها مواظب باشند؛ قشرهایی مختلف مواظب باشند؛ ما بحمدالله پیش می رویم. مسأله ی دوم، مسأله ی فلسطین است. این راهپیمایی که شما ان شاءالله در هفته ی آینده می کنید، بسیار مطلب مهمی است؛ این را دست کم نباید بگیرید. در قضیه ی فلسطین سه نکته ی برجسته است که من در عبارات عربی هم که خواهم خواند، به این سه نکته اشاره کرده ام. این سه نکته ی برجسته در یاد تاریخ می ماند:

نکته ی اول ظلم و جنایت کم نظیری است که امروز صهیونیست ها نسبت به مردم فلسطین مرتکب می شوند؛ این اصلاً در تاریخ ماندنی است. یک جوانی بعد از آن که این همه زجر کشیده و مصیبت دیده، جان خودش را قربان می کند، تا ضربه یی به غاصب خانه ی خودش بزند؛ خودش هم به شهادت می رسد. آنها می آیند خانه ی آن جوان و خانه ی پدر و مادرش را ویران می کنند و خانواده ی او را به شکنجه و اذیت و آزار می کشند؛ با تانک وارد اردوگاهها و شهرها می شوند؛ به خانه ها حمله می کنند و خانه ها و مزارع را ویران می کنند و آدم می کشند. امروز کشته شدن جوان، کودک، پیرمرد و پیرزن فلسطینی و غیرمسلح فلسطینی یک کار روزمره شده؛ این چیز عجیبی است؛ این حادثه یی است که واقعاً تاریخی است؛ این در تاریخ خواهد ماند.

نکته ی دومی که در تاریخ می ماند، صبر و استقامت افسانه یی ملت فلسطین است. یک ملت محاصره شده، تنها، اطرافش همه دشمن؛ اما این طور ایستاده. با گرسنگی می سازند، با غم فرزندان و داغ جوانهایشان می سازند، با ویرانی خانه ها و با خرابی مزارعشان می سازند، با بیکاری می سازند. الان چند میلیون فلسطینی - همه ی اینها که جزو احزاب و گروهها نیستند - که یک ملتند؛ زن، مرد، کوچک، بزرگ و پیر با قدرت تمام ایستاده اند. آفرین! آفرین! عجب ملت مقاومی هستند! این هم در تاریخ می ماند؛ این نکته در این قضیه درخشنده است و چشمها را در تاریخ به خودش جلب خواهد کرد.

نکته ی سوم، سکوت مجامع بین المللی و دولتهاست! این آقایان اروپایی ها که این قدر عاشق حقوق بشرند؛ این قدر دلشان برای حقوق بشر سوخته، در مقابل چشم آنها این حوادث انجام می گیرد؛ اما در بسیاری از موارد سکوت می کنند؛ در بسیاری از موارد طرف ظالم را کمک می کنند! شگفت آور است واقعاً! حالا امریکا که هیچ، امریکا که خودش شریک جرم است؛ دولتهای امریکایی دستشان تا مرفق در خون فلسطینی ها فرورفته. اگر بنا باشد دادگاهی درباره ی فلسطینی ها حکم بکند، متهم آن دادگاه فقط شارون و صهیونیست ها نیستند، بلکه متهم آنها امریکا و همین بوش و دارودسته ی بوش و حکومتهای امریکا هم هستند؛ اینها هم در همان ردیف اول اتهامند؛ اما آنها که هیچ، مسأله، مسأله ی مجامع جهانی است؛ مسأله ی سازمان ملل است؛ مسأله ی دولتهای اروپایی است که این قدر دم از حقوق بشر می زنند؛ ولی حقوق بشر را واقعاً نمی شناسند و اصلاً احترامی برایش قایل نیستند. و البته این مسأله، مسأله ی دولتهای دیگر هم است؛ دولتهای مسلمان. سکوت اینها واقعاً تعجب آور است.

حالا در این قضیه یی با این سه نقطه یی اساسی و حساس، ملتها چه کار می توانند بکنند؟ می توانند روز قدس به خیابانها بیایند و شعار بدهند؛ مشتهایشان را گره کنند و به آن ملت مبارز مجاهد پراستقامت نشان بدهند که ما



طرفدار شما هستیم ؛ اگرچه دولتهای ما نمی گذارند یا نمی توانند به شما کمکی بکنند، بدانید دلهای ما با شماست ؛ این آنها را دلگرم خواهد کرد ؛ کمک بزرگی است.

بسم الله الرحمن الرحيم  
والعصر. انّ الانسان لفي خسر. الا الذين امنوا و عملوا الصّالحات و تواصلوا بالحقّ و تواصلوا بالصّبر.  
والسّلام عليكم و رحمة الله و بركاته